



خرد سیاسی در روابط خارجی دوره فتحعلی شاه قاجار

فریده فرهمندزاده^۱

۳۳

چکیده

دوران فتحعلی شاه قاجار با درگیری‌های خاندانی آغاز شد و با دو جنگ فرساینده با روس‌ها ادامه یافت. شاه که همزمان مورد توجه روسیه، انگلیس و فرانسه قرار گرفته بود، دریافت که برای استقرار و تداوم حکمرانی نیازمند رابطه فعال با این دولت‌ها است. خرد سیاسی لازم برای آگاهی از این روابط و واکنش مناسب به آن در گرو داشتن تشخیص موقعیت و امکانات داخلی، رویکرد حاکمیتی بلندمدت، عرق ملی-میهنی و تعریف اولویت‌ها بر آن پایه بود. درحالی که قدرت فتحعلی شاه مبتنی بر منافع زودگذر اتحادیه ایلی بود، و نه تعلقات سرزمینی که پیش شرط تعامل سیاسی است. پرسش اینجا است که قاجاریه تا چه حد با پیچیدگی‌های روابط خارجی آشنا بود و چگونه و به چه میزان موفق به تامین و تقویت پشتوانه داخلی شد؟ برپایه یافته‌های این پژوهش، شیوه حکمرانی جزیره‌ای در دوره فتحعلی شاه و نگاه نیول‌دارانه به ایران، ذاتا مانع ایجاد همگرایی ملی و تقویت تعلقات سرزمینی می‌شد. نگاه کوتاه مدت و سودجویانه به قلمرو تحت حکمرانی مانع شایسته‌سالاری و مایه ناکارآمدی دستگاه دیوانی بود، و این همه میزان و تاثیر خرد سیاسی در مناسبات خارجی را تنزل می‌داد. روش تحقیق این مقاله، تاریخی، در حوزه مطالعات کتابخانه‌ای و مبتنی بر رویکرد تحلیلی-توصیفی است.

کلیدواژه‌ها: قاجاریه، فتحعلی‌شاه، روابط خارجی، عرق ملی، خرد سیاسی.

دوره ۹، شماره ۲، پیاپی ۳۳

تابستان ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۰۵/۱۱

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴/۰۶/۲۷

صص: ۲۰-۷

شابا چاپی: ۲۵۸۸-۴۵۶۵

الکترونیکی: ۲۷۱۷-۰۳۸۱



مقدمه

در ساده‌ترین تعریف، هر امری که خارج از حیطه فردی و در عرصه عملکرد اجتماعی رخ دهد، در شمول خرد و امر سیاسی است؛ با این توضیح که بهترین شکل تجلی امر سیاسی، حکومت عادل است.^۱ به تعبیر دیگر کارکرد طبیعی جامعه در گرو پیوستگی مردم و حکومت در قالب عرق ملی-میهنی، و انجام وظایف دوسویه در قالب عدالت است.^۲ قدرت و اقتدار ناشی از این مقبولیت و مشروعیت باعث انتظام امور داخلی و استحکام روابط خارجی خواهد شد.

با وجود دوره نسبتاً طولانی حکمرانی فتحعلی‌شاه، اوضاع داخلی و مرزهای کشور همواره در تلاطم بودند. بخش بزرگی از سیاست‌هایی که او برای استقرار سلسله قاجاریه در ایران در پیش گرفت، کارکرد معکوس یافتند؛ چراکه در ساختار قدرت قاجاریه دو گزینه حیاتی برای استقرار و تداوم قدرت، یعنی عرق سرزمینی و مصالح ملی، همچنان مقهور مناسبات اتحادیه ایلی و منافع شخصی-قومی بود. اولویت اهالی قدرت کسب منافع آنی و حفظ حیات بود و برای سهم‌گیری بیشتر از قدرت، هر چه می‌توانستند انجام می‌دادند. دوران فتحعلی‌شاه نه تنها از نظر داخلی پرنوسان و ناآرام بود، از جنبه خارجی نیز عصر برخورد‌های پرتلاطم با بزرگ‌ترین قدرت‌های جهان در همه مرزها به شمار می‌آمد. این مهم که چرا و چگونه فقدان عرق ملی و خرد سیاسی منجر به وابستگی آشکار و پنهان به بیگانه در این دوره شد، موضوعی است که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پیشینه پژوهش

آثار فراوانی پیرامون خرد سیاسی و نیز روابط خارجی عصر فتحعلی‌شاه نوشته شده است. منابعی چون تاریخ نو از جهانگیر میرزا، مآثر سلطانیه از مفتون دنبلی، ناسخ‌التواریخ از سپهر و روضه‌الصفها

۱ - ارسطو هدف حکمرانی و خرد سیاسی را ایجاد خیر می‌داند. در: ارسطو، سیاست، ۱۳۴۶، ۱۲۵۲ الف. نیز بنگرید به ایده خرد سیاسی و ایده نظام کامل دولت در: کانت، سنجش خرد ناب، ۱۳۶۲.
 ۲ - بنگرید به آرا ابن تیمیه، غزالی، فضل‌الله روزبهان خنجی، سید مرتضی علم‌الهدی و محمد بن حسن توسی در: آن. کی. اس. لمبتون، دولت و حکومت در اسلام، سیری در نظریه سیاسی فقهای مسلمان از صدر اسلام تا اواخر قرن سیزدهم، ۱۳۸۰.

از هدایت، نمایانگر مناسبات قدرت و روابط خارجی دوره فتحعلی‌شاه هستند؛ در حالی که منابعی مثل کتاب سیاست از ارسطو، نیز آرای اندیشمندان اسلامی چون فارابی، خنجی، ابن تیمه و دیگر فلاسفه درباره ماهیت خرد، سیاست، و نظام حکومت گفتگو کرده‌اند. از فلاسفه متاخر کانت در کتاب سنجش خرد ناب به انواع خرد و ماحصل فردی و اجتماعی آن، از جمله رفتار سیاسی، پرداخته است؛ همان موضوعی که ارسطو در کتاب سیاست در نظر داشته است. این پژوهش بی‌آنکه قصد داشته باشد از منظر فلسفی به ماهیت خرد سیاسی بنگرد، می‌کوشد تا با توضیح رفتار خردمندان در عرصه سیاست، نخست عناصر لازم برای حصول این نوع از خرد، یعنی عرق ملی-میهنی و خردورزی سیاسی، را توضیح دهد، و سپس پیامدهای فقدان این عناصر را بررسی نماید.

فقدان عرق ملی

ایجاد و تقویت عرق ملی از مهم‌ترین دلایل همبستگی مردم و حکومت در تعیین منافع مشترک است. منافع ملی مشترک، مشروعیت حکومت و بنابراین اعتبار دولت را در مناسبات داخلی و روابط خارجی افزایش می‌دهد. این مفاهیم که طی توسعه یکجانشینی و احساس تعلق سرزمینی قوام یافته‌اند، در ساختارهای برآمده از یورش‌های ایلپاتی چندان مورد اعتنا نبود. ایده حکومت متمرکز و منوچهری ایرانی، پس از ساسانیان در حکومت خلفا و سپس فرمانروایی‌های نیمه‌مستقل در ایران پس از اسلام ادامه یافت؛ تا زمانی که ترکمانان سلجوقی حکومتی بر پایه اتحادیه ایلی در ایران برپا کردند. اتحاد عنصر تکتگر و تمرکزگرای ایلی با دیوانیان اهل قلم و تمرکزگرا ساختار قدرتی آفرید که تا سده ۱۳ق دامه یافت. قاجاریه آخرین حکومتی بودند که به این شیوه بر سر کار آمدند. مناسبات ارکان این ساختار قدرت، اتحادیه ایلی و دیوان‌سالاری، شبکه‌ای از نهادهای متزلزل می‌ساخت که بر حسب میزان نفوذ سرپرستانشان در رقابتی بی‌پایان زیر و بالا می‌شدند. پادشاه قاجاری در راس هرم قدرت بود و اراده مطلقه داشت. خشم و خوش‌نظری او بود که تعیین‌کننده جایگاه و حیات و ممات این افراد بود، و نه قانونی مدون یا توانایی و شایستگی آن‌ها.

عرق ملی و تعلق سرزمینی در این ساختار تعریف مبهمی داشت. سرزمین تحت حکمرانی بیش از این که ارزش ذاتی داشته باشد، منبع کسب سود و درآمد به شمار می‌رفت. از این منظر نگاهبانی از این سرزمین تنها تا زمانی معنی می‌داد که برای حکمران سودمند باشد. بعنوان یکی از راهکارهای

استقرار قدرت قاجاریه در سراسر ایران، شاه ایالات را به فرزندان و خانان مورد اعتماد خود واگذار کرد و مازندران را بعنوان تیول خود انتخاب کرد. فتحعلی‌شاه به خراج سالانه و سهم قشون رضایت داده بود و چندان در بند آنچه در ایالات می‌گذشت نبود. چنان‌که در کشاکش درخواست غرامت روس‌ها پس از جنگ دوم، شاه به قیمت از دست رفتن تمام ایران به استثنای تیول شخصی خود، مازندران، حاضر به پرداخت غرامت نبود. این رویکرد برآمده از نگرش ایلیاتی و یورتی به حکمرانی بود که از سده پنجم تا سیزدهم قمری، با وجود کوشش‌های دیوانسالاران ایرانی که از سلسله‌ای به سلسله دیگر اندیشه تمرکز قدرت ایرانشهری را تبلیغ می‌کردند، ادامه یافت. با وجود قدرتمندی خانان اهل شمشیر در سلسله قاجاریه، دیوانسالاران اهل قلم فتحعلی‌شاه را متقاعد کردند که برای تداوم سلسله قاجاریه ناگزیر از تقویت قدرت مطلقه شاه در برابر اتحادیه ایلی است.

برای گذار از دوره ادعای قدرت و ورود به دوره استقرار و تداوم سلسله، فتحعلی‌شاه کوشید تا نقش خود را از رییس ایل قاجار به پادشاه مطلقه ایران ارتقا دهد. انتظار می‌رفت که قدرت و اقتدار ناشی از چنین جایگاهی با فرستادن افراد معتمد خود به فرمانداری ایالات گوناگون افزایش یابد. با این‌وجود عدم توسعه راه‌ها و محدودیت دسترسی سرزمینی، نیز حضور همچنان پرننگ آداب ایلی، این روند را به تقسیم تیول میان اعضای اتحادیه ایلی تنزل داد. نقش فتحعلی‌شاه تا جایی فرو کاست که از والیان انتظاری جز این نداشت که مالیات پردازند و تظاهر به اطاعت محض کنند. در حقیقت با وجود حاکم بودن شاه، سلسله قاجاری فاقد حاکمیتی فراگیر و مطلق بود. این شیوه حکمرانی جزیره‌ای، چندپارگی ایالات و ولایات را تشدید می‌کرد و بیش از همبستگی ملی، گرایش‌های قومی و منطقه‌ای را تشدید می‌کرد.

اما در عرصه مناسبات خارجی هم حکمرانی شاهزادگان به تضعیف حکومت مرکزی انجامید. این والیان که با حس هم‌سری با هم رقابت کرده و گاه حتی می‌جنگیدند، با راه‌اندازی دربار و قشون شخصی، در جداسری از دولت مرکزی و گاه تقابل با آن، با همسایگان و قدرت‌های استعماری چون روس و انگلیس رابطه برقرار می‌کردند. کسانی که در کشاکش این درگیری‌ها آسیب می‌دیدند و مال و جانشان دستخوش تعرض می‌شد، رعایا بودند. چنان‌که «چون اولاد امجاد نواب فرمانفرما حسین‌علی میرزا، بهم افتادند نه کهنتر در اطاعت مهتر و نه مهتر و کهنتر در انقیاد

پدر بودند و اعیان فارس، هریک در حلقه دایره شاهزاده‌ای گذرانی به کام دل مینمود و به این سبب خلل کلی در وصول مالیات دیوانی بود» (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۷۴۵).

باشندگان ولایات در جنگ‌های داخلی همان‌قدر آسیب می‌دیدند که در یورش خارجی ممکن بود. پس از آن مصائب هم مجبور به پرداخت مالیات، تامین هزینه جنگ‌ها و بازسازی ویرانی‌ها بودند. این‌همه، حکمرانی جزیره‌ای را تشدید و همگرایی ملی را تضعیف می‌کرد.

نشانه‌های اندکی از تعلقات میهنی در ارکان قدرت دیده می‌شد. ولایات ایران نه به‌خودی‌خود و به دلایل ماهوی، که بدلیل تعلق به شاه ارزش داشتند و بنابراین از دست‌رفتن، واگذار کردن یا حفظ آن‌ها نیز از این منظر سنجیده می‌شد. مردم، رعیت و موظف به اطاعت و بهره‌رسانی به اتحادیه ایلی قاجاری بودند. مفهوم ملت با ویژگی‌های متمایز از امت و رعایا، پس از اصلاحات عباس میرزا نایب السلطنه و تا آستانه جنبش مشروطه بیشتر مطرح و شناخته شد.^۱ در هر حال منافع و اراده فرمانروا مقدم بر مصالح قلمرو و مردم بود. همه چیز ملک طلق شاه بود و به خواست او تخصیص می‌یافت یا تزییع می‌شد.^۲

شیوه حکمرانی فتحعلی‌شاه الگوی والیان و فرماندهان قشون نسبت به ایران و مردم آن بود. ولایات غنیمتی موقت بودند که هر آن از ایشان گرفته می‌شد و بنابراین باید بیشترین نفع را از آن می‌بردند. در غیاب شیوه مدون اعمال قدرت، شاه با بسنده کردن به اطاعت والیان، «اولاد امجاد» خود را در غنیمت‌ستانی آزاد گذاشته بود. تنها چیزی که والیان را به مخاطره می‌انداخت، بدگمانی شاه نسبت به ایشان بود؛ وگرنه در اعمال حاکمیت خود به هر شیوه مختار بودند و هراسی از مجازات به سبب اجحاف بر مردم نداشتند. شاه که از همدستی اطرافیان بیم‌ناک بود، به اختلاف‌های آن‌ها دامن می‌زد و در این موضوع کارکردی کنترلی می‌جست. اگر زمانی کنترل اوضاع از دست خارج شده و مثلاً پرداخت مالیات به تعویق می‌یافتاد، شاه با گوشمالی دادن یکی از رقیبان، دیگران

۱ - برای آشنایی با مفهوم مدرن ملیت ایرانی، هویت و انواع آن بنگرید به: جمالزاده، *حقیقات ما ایرانیان*، ۱۳۴۵؛ بشیریه، *عقل در سیاست*، ۱۳۸۲، ۷۴۱-۷۱۷؛ طباطبایی، *ملت، دولت و حکومت قانون*، ۱۳۹۸، جستار اول؛ کاتم، *ناسیونالیسم در ایران*، ۱۳۸۳، ۵۳-۱۷.

۲ - بعنوان نمونه بنگرید به بخشیدن شمشیرهایی از خزانه ملی به ناپلئون بدستور شاه و گلایه عباس میرزا از این موضوع، در: بن‌تان، *سفرنامه آگوست بن‌تان*، بی‌تا، ۱۰۳.

را مرعوب می‌ساخت و آرامش ظاهری دوباره برقرار می‌شد (نمونه در: سپهر، ۱۳۷۷: ۴۳۶-۴۳۵؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۷۹۲۷/۱۴-۷۹۱۹).

در چنین وضعیتی خرد سیاسی برابر با سودجویی فرض شده و هراس از ناپایداری مناصب دولتی و تهدید همیشگی جان و مال اهل حکومت، به آن دامن می‌زد. شایسته سالاری معنایی نداشت؛ چرا که تامین رضایت شاه از هر راه ثواب و خطایی بر انجام وظایف کشوری و لشگری مقدم بود. بدلیل رقابت‌های بی‌پایان، پیش‌بینی احوال سیاست دشوار بود، و همین بود که اهالی قدرت می‌کوشیدند تا در کم‌ترین زمان و به بهای هر اجحافی به بیشترین منفعت دست یابند. بر این پویه بالاترین مصالح سرزمین، مردم و حتی دولت در ازای تامین منافع و سودجویی آنی افراد نادیده گرفته می‌شد. بعنوان نمونه می‌توان به داستان تلاش فابویه برای ساخت توپخانه در اصفهان و کارشکنی عبدالله خان امین الدوله، حاکم اصفهان، اشاره کرد. بر اساس فرمان شاه، نایب‌الحکومه اصفهان موظف شده بود تا مخارج توپ‌سازی فابویه را بپردازد. عبدالله خان که ترجیح می‌داد مبالغ پرداختی را در خزانه شخصی خود نگاه دارد، بی‌توجه به حیاتی بودن توپ‌سازی در جنگ با روسیه می‌کوشید تا با ارسال گزارش‌های بی‌اساس، لباقت فابویه را زیر سوال ببرد تا او را هرچه زودتر به تهران فراخوانند. فابویه در نامه‌هایی که به دوستان و خویشان خود می‌نوشت، از اعیان اصفهان گلایه می‌کرد که ظاهراً خوش‌رویی و مهربانی می‌کردند، ولی در باطن مانع از پیشرفت کار او می‌شدند (نفیسی، ۱۳۶۸: ۲۵۶-۲۵۴).

افزون بر اینها، ارتباط مستقیم والیان و کارگزاران دولتی با دولت‌های خارجی هم حکومت را تضعیف می‌کرد. پناه بردن به قدرت‌های خارجی یکی از راه‌هایی بود که حکومت والیان را طولانی می‌کرد. فرمانروایان محلی که از قدرت بی‌چون و چرای شاه چشم می‌زدند، دلبستگی ملی و میهنی و گاه حتی خاندانی نداشتند، و منافع شخصی را ترجیح می‌دادند، از سویی از هرج و مرج برآمده از اتحادیه ایلی سود می‌بردند و از سوی دیگر با تمسک به بیگانگان منافع بدست آمده را تضمین می‌کردند. این افراد در واقع کارگزاران قدرت‌های بیگانه در ایران بودند. پناه بردن به قدرت روسیه و انگلیس که از زمان فتحعلی‌شاه به بعد روند رو به رشدی یافت، از پیامدهای بی‌پناهی بدنه قدرت در برابر استبداد شاه بود. از همین رو سفیری که برای استیفای حقوق معوقه ایران به انگلیس می‌رفت، نه تنها از آن حقوق چشم‌پوشی می‌کرد، که با پذیرفتن مواجب از ایشان، رسماً کارگزار منویات آن

دولت در ایران می‌شد (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۷۰۵). میرزا ابوالحسن خان ایلچی تنها یک نمونه از مثال‌های فراوان بود. سر هارفورد جونز مدعی بود که «من با هریک از درباریان که مکاتبه نمودم آن‌ها را به دوستی دولت انگلیس بی‌اندازه نزدیک دیدم» (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴: ۱۱۲).

از دیگر پیامدهای بی‌اعتنایی به منافع کشور و فقدان عرق ملی، دلسردی عمومی از بهبود و پیشرفت امور بود. بعنوان نمونه، گروه‌هایی از مردم و خانات نخجوان و ایروان بدلیل ناتوانی قشون ایران در برابر روس‌ها داوطلبانه به روس‌ها می‌پیوستند. پیامد تبعیض نسبت به اقلیت‌های دینی در مناطق مرزی، تضعیف عرق ملی و احساس تعلق به سرزمین مادر را بدنبال داشت. از زمان صفویه تا قاجاریه، گرجستان و مناطق مسیحی‌نشین در شمال غربی ایران که همواره از مرزهای مورد مناقشه با دو دولت روسیه و عثمانی بود، بیش از آن‌که پاره‌ای از خاک ایران به شمار آیند، به دید شکارگاهی دیده می‌شدند که تامین کننده نیازهای فوری مالی و انسانی بوده، و یا بعنوان مناطق مانور نظامی مورد یورش و چپاول قرار می‌گرفتند. باز بدلیل عدم تقویت عرق ملی و نگاه تیولی به مناطق تحت حکمرانی بیشتر فرمانداران این مناطق نیز، گذشته از این‌که به خاندان‌های بومی منطقه تعلق داشته یا از دربار ایران فرستاده شده باشند، پیوسته بدنبال جدایی از ایران بودند (نمونه در: سپهر، ۱۳۷۷: ۲۱۰). طی دو دوره جنگ با روسیه، برخی از والیان محلی مناطق مرزی در آغاز، حضور روس‌ها را فرصت مغتنمی دیدند؛ ولی پس از مدتی و با مشاهده بی‌اعتنایی و سختگیری روس‌ها نسبت به ایشان، وقتی از تامین منافع شخصی ناامید شدند، به سوی دربار قاجاری بازگشتند. چراکه «... از رفتارهای ناهنجار روس که مشاهده نموده بودند پریشان و پشیمان شده مهاجرت اختیار نموده در سنوات سابقه روی به این دولت علیه آورده بودند ...» (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۲۱).

انگیزه اصلی خاندان حاکمه و شخص شاه نیز حفظ منافع شخصی، و نه ملی بود. درگیری‌های درون‌خاندانی ایل قاجار نه تنها مانع پیروزی قشون ایران، که از دلایل اصلی راه‌اندازی جنگ دوم، کارشکنی و شکست قشون و پیمان‌های گلستان و ترکمانچای بود؛ به همه این موارد عدم پیشرفت اصلاحات عباس میرزا را نیز باید افزود؛ اصلاحاتی که می‌توانست روزنه امیدی برای گشایش امور و پیشرفت کلی وضع موجود باشد. بعنوان نمونه‌ای از تحریک به جنگ، حسین خان قاجار که نگران

۱ - نمونه‌های فراوان در: سپهر، ناسخ التواریخ، ۱۳۷۷، بیشتر صفحات مربوط به جنگ‌های ایران و روس؛ هدایت، روضه الصفا، ۱۳۸۰، بیشتر صفحات مربوط به جنگ‌های ایران و روس.

حسابرسی ولیعهد از مالیات‌های پس‌افتاده ایروان بود، برای گمراه کردن ولیعهد چنین وانمود که املاک پیوسته از ایروان به گرجستان بر اساس پیمان گلستان بخشی از خاک ایران بوده و به‌وسیله روس‌ها به ناحق اشغال شده است. جهانگیرمیرزا می‌نویسد: «از حضرت والدیم علیه‌الرحمه و الرضوان شنیدم که علل اربعه جنگ روس و خسارت ایران حسین خان سردار بود» (جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۲۱-۲۲). نیز، مهدی خان قراباغی که برادرزن شاه بود و برای از دست دادن املاکش در قراباغ بنابر پیمان گلستان ناراضی بود، ولیعهد را تحریک به جنگ دوباره می‌کرد و شایعاتی از دست‌اندازی روس‌ها به سرزمین‌های ایرانی پخش کرده و از مجتهدان برای جنگ با روس‌ها فتوا می‌گرفت. منبای صدور بسیاری از این فتواها درخواست خوانین و ملاکینی بود که بخشی از املاکشان را از دست داده و یا از تامین منافعشان تحت قانون روسیه ناامید شده بودند. جهانگیرمیرزا این خوانین را «حضرات مفسدین» می‌نامید (جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۲۵). خیل عظیمی از اطرافیان شاه با تشکیل شبکه‌های گسترده، مانع از انجام هر جریانی خلاف منویات شخصی خود می‌شدند. نفوذ این افراد کوشش‌های دلسوزان دولت و ملت را نیز بی‌اثر می‌کرد. از جمله ولیعهد در نامه‌ای به یکی از برادرانش از ناشنیده ماندن عرایض دلسوزانه و واقع‌بینانه لاجین خان در هیاهوی منفعت‌طلبی‌ها گلایه می‌کرد (لاچینی، بی‌تا: ۵۲). پیامد فقدان عرق ملی و نادیده گرفتن مصالح ملی-دولتی، نخبه‌ستیزی بود؛ چراکه منویات نخبگان سیاسی در پی تامین منافع عمومی بود و نگاه بلندمدت به مناسبات سیاسی داشت، درحالی‌که هدف آن دیگران کسب سود شخصی بوده و منشی چپاولی، کوتاه‌مدت و موقتی را دنبال می‌کرد. غلبه رویکرد نخبه‌ستیز طی حکومت فتحعلی‌شاه روند رو به رشدی داشت و به بحران ناکارآمدی ساختار سیاسی و تنزل عقل سیاسی دامن زد.

فقدان عقل سیاسی

قاعده تصمیم‌گیری‌های حاکمیتی در روابط خارجی مطابقت با منافع ملی-دولتی است. این مهم وقتی ممکن می‌شود که درک روشنی از موازین منافع ملی و اراده اعمال آن وجود داشته باشد. رویکرد غالب در حاکمیت قاجاریه، بعنوان نمونه بارزی از حکومت چپاولی-قبیله‌ای، ترجیح سود شخصی و نگاه تیول‌دارانه به منطقه تحت سلطه بود. از همین‌رو منافع ساکنان قلمرو با منافع حاکمان همسویی نداشت و یا متضاد بود. در حالی‌که منافع مردم در گرو حفظ درازمدت سرزمین

بود، حاکمان تلاش می‌کردند تا بیشترین منافع را در کمترین زمان ممکن بدست آورند و راهکارهای موقت را ترجیح می‌دادند؛ بدون این‌که به حل دائمی مسائل کمکی شود.

رویکرد تمرکزگرای قبیله‌ای به قدرت در زمان فتحعلی‌شاه و بویژه در دوره نخست جنگ‌های ایران و روس آشکارتر شد. مناسبات خارجی که در این دوره بر واکنش به تجاوزات خارجی متمرکز بود، بجای تکیه بر آرای دیوانیان کارآزموده و وقایع موجود بین‌الملل، متکی بر اراده و آگاهی محدود و مغلوب شاه و خاوندان عمدتاً ایلپاتی بود. سطح آشنایی فتحعلی‌شاه با ناپلئون و فرانسه، و سطح مناسباتی که بین خود و او قایل بود (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۳/۷۵۶۲-۷۵۶۱)، تنها یک نمونه از میزان آگاهی دربار شاه از اوضاع جهان بود. نگاهی به چگونگی انجام و اجرای معاهداتی که در این زمان با دولت‌های بیگانه بسته شده، موضوع را روشن‌تر می‌کند. مثلاً طی پیمان فین‌کن اشتاین (هدایت، ۱۳۸۰: ۱۳/۷۵۸۱؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۲-۱/۵۸۱-۵۸۴) در ازای حمایت فرانسه از حق حاکمیت ایران در قفقاز و گرجستان، فتحعلی‌شاه روابط تجاری و سیاسی خود را با دشمنان فرانسه و از جمله انگلیس که آن‌زمان متحد روسیه بود، قطع کرد. در برابر، ناپلئون که بزودی طی پیمان تیلست (سپهر، ۱۳۷۷: ۲-۱/۱۸۴) با تزار روسیه علیه انگلیس متحد شد، فتحعلی‌شاه و قشون ایران را رها کرد. شاه این‌بار به دامان انگلیس افتاد که قول پشتیبانی مالی و تسلیحاتی می‌داد. مفاد پیمان‌نامه‌ها با دول خارجی حاکی از دادن امتیازات فراوان در ازای وعده‌های مبهمی بود که هیچ‌کدام عملی نمی‌شدند؛ درحالی‌که قاجاریه پیشاپیش به تعهداتش عمل کرده بود. نگاهی به جزئیات این عهدنامه‌ها روشن می‌کند که درباریان قاجاری یا کمترین اطلاعی از اوضاع بین‌الملل نداشته‌اند، و یا آگاهانه و بدلیل انتفاع شخصی، تضاد آشکار تعهدات مندرج در عهدنامه‌ها با منافع ملی-دولتی را نادیده گرفته‌اند.

فارغ از عملی شدن تعهدات انگلیس و فرانسه، عیب عمده این پیمان‌نامه‌ها انحصاری بودن آن بود. کمک‌های مستشاری که مستقیماً بر توان نظامی و فنی قشون ایران در برابر روسیه تأثیر می‌گذاشت، بر مبنای این عهدنامه‌ها در انحصار یک دولت در می‌آمد و دولت ایران تعهد می‌داد که کمک کشور سوم را رد کند! این وابستگی یک‌سویه موجب انفعال قشون ایران در برابر

۱ - بنگرید به عهدنامه فین‌کن اشتاین در: سپهر، ۱۳۷۷: ۵۸۴-۵۸۱؛ یا بنگرید به عهدنامه الیس در: سپهر، ۱۳۷۷:

تصمیم‌های مستشارانی بود که مطمئن بودند قابل جایگزینی نیستند. مستشاران خارجی برای پیشبرد مقاصد دولت خود گاه با کارشکنی در امور قشون ایران، در میدان جنگ نافرمانی کرده و سپاه را به حال خود رها می‌کردند. با این وجود باز به توصیه ایشان عمل می‌شد. دروویل نقل می‌کند که در هنگامه جنگ لنکران، شاهزاده عباس میرزا به اشاره و مشورت لیندسی و کریستی، افسران انگلیسی، تصمیم گرفت تا فرماندهی قشون را شخصا به عهده نگیرد (دروویل، ۱۳۶۷: ۱۰۲-۱۰۱). در این رابطه اوژن فلاندن می‌نویسد: «انگلیسیها که پی به استعداد ایرانیان برده بودند و می‌دانستند در کم‌ترین مدتی ممکن است با اصلاحات ارتش ایران این کشور از قویترین دول گردد ... دست افسران فرانسوی را کوتاه کردند» (فلاندن، ۲۵۳۶: ۱۴۹).

افسران فرانسوی نیز رویکرد مشابهی داشتند. چراکه در گرماگرم نبرد، مستشاران نظامی فرانسوی به فرمان گاردان قشون ایران را رها کردند. استدلال گاردان این بود که چون دولت متبوعش با روسیه در صلح است، همان صلحی که منجر به خلف وعده با ایرانیان شد، قادر به شرکت در جنگ علیه روسیه نیست و گذشته از آن حفظ این صلح برای بهره‌برداری از نفوذ فرانسه در روسیه برای یاری به ایران لازم است (گاردان، ۱۳۶۲: ۱۷۷).

قدرت‌های مستشاری بر اساس منافع متغیر خود موضع می‌گرفتند و فتحعلی‌شاه و درباریان قاجاری صرفاً از آن‌ها پیروی می‌کردند؛ بی‌آنکه فکر کنند که برای اتحاد با یک دولت، نیازی به دشمنی با سایر دول ندارند. سیاستمداران قاجاری یا بدلیل فقدان عقل سیاسی از دلیل و تاثیر چرخش‌های سیاسی دولت‌های اروپایی و جبهه‌بندی‌های قدرت‌های بزرگ بی‌خبر بودند و یا با عافیت‌اندیشی آن را نادیده می‌گرفتند.

سیاست انگلیس در ایران حفظ هندوستان در برابر تهدیدهای فرانسه و انگلیس بود. ضعیف ولی مستقل نگهداشتن حکومت قاجاریه در برابر روس‌ها از الزامات اجرای این سیاست بود. سلسله قاجاریه دیواری در برابر پیشروی روس‌ها به هندوستان می‌ساخت، در صورت لزوم فرمانداران خُرد افغان را کنترل می‌کرد، و انگلیس می‌توانست با کنترل دیوانیان و سران قشون ایران منافع اقتصادی و سیاسی خود را در منطقه حفظ کند. سفرابی که به ایران فرستاده می‌شدند، درصدد پیاده کردن این اهداف بودند. تنها یک سال پیش از فرستادن سرجان مالکوم به ایران، مصر به‌وسیله ناپلئون اشغال شده بود - ۱۷۹۸م - و خطر یورش دریایی او به هند افزایش یافته بود. فرانسوی‌ها

همچنین بدنبال دسترسی زمینی به هند از طریق ایران و روسیه بودند. روسیه نیز اهداف مشابهی برای رسیدن به هند و آب‌های گرم دریای پارس داشت (حائری، ۱۳۸۷: ۱۱). اتحادها و چرخش‌های سیاسی و چالش‌های نظامی این قدرت‌ها در ایران به هم می‌رسید که راه‌گذار به هندوستان بود. اما با رفع خطر ناپلئون گرمی‌های سابق در روابط با ایران به سردی گرایید.

بریتانیا که در گرماگرم اتحاد فرانسه و روسیه، ایران را به ادامه جنگ تحریک می‌کرد، تعهد کرد تا در صورت یورش هر نیروی اروپایی به ایران کمک تسلیحاتی و مالی کند. اما این بند با گذشت زمان و چرخش سیاست انگلیس به سوی روس‌ها، بدستیاری میرزا ابوالحسن خان ایلچی که بعنوان وزیر امور خارجه و برای استیفای حقوق ایران به انگلیس رفته بود، تنها با پرداخت ۲۵۰۰۰۰ پوند به دولت ایران و برقراری مقرری مادام‌العمر برای میرزا ابوالحسن، حذف شد (سپهر، ۱۳۷۷: ۲۵۹). در حقیقت ایران «دست و پا بسته تحویل دربار سنت پترزبورگ» شد!

تسلیم تقریباً محض در برابر راهکارهای بیگانگان نشانه استیصال ناشی از ناآگاهی و بی‌برنامگی بود. اگرچه کسانی در بدنه قدرت برای ارتقا و اصلاح امور تلاش کردند، ولی غلبه عناصر سودجو که نفع خود را در حفظ و حتی قهقرای وضع موجود دیدند، مانع از پیشرفت کار ایشان شد. مثلاً عباس میرزا نایب السلطنه بعنوان فرمانده قشون می‌کوشید تا از اوضاع و احوال قدرت‌های بزرگ خبر گیرد. او که بانی اصلاحات زیربنایی به سبک اروپایی در آغاز قاجاریه بود، با اشتیاق به کسب علوم و فنون جدی پرداخت و اطرافیان خود در دربار دارالسلطنه تبریز، تخته‌گاه ولیعهد قاجاریه، را نیز به این کار تشویق کرد. اما هم محدودیت‌های او که از تهمت بددینی و عرض‌انداز در برابر پدر چشم می‌زد، و هم عمر کوتاه و بیماری او مانع از اصلاح امور شد. او نیز بر چند و چون سیاست بین‌الملل اشراف نداشت و برای کسب اطلاع ناگزیر از مراجعه به منابع محدود و مغرضی چون مستشاران و سفرای بیگانه می‌شد.

دیگر سررشته‌داران امور اشتیاق و کفایت نایب السلطنه را نیز نداشتند. نه تنها انتصاب شمار زیادی از سران سپاه و دیوانیان بدلیل مناسبات شخصی و بر محور سودجویی، و نه کفایت و کاردانی، انجام می‌گرفت، که محدوده روشنی از حیطة وظایف ایشان و چگونگی انجام آن نیز وجود نداشت. متولیان امور دولتی غالباً از امور محوله سررشته‌ای نداشتند و بیش از افزایش

۱ - نقل قول از سر هارفورد جونز در: گریوز، روابط ایران با بریتانیای کبیر و هندوستان، ۱۳۸۸، ۳۸۶.

مهارت‌های سیاسی و نظامی، در پی یافتن راهی برای کسب منافع خود بودند. از نظر ایشان کوتاه‌ترین راه برای در امان ماندن، پناه بردن به قدرتی ماورای شاه یعنی بیگانگان بود و برای رسیدن به این منظور ابایی نداشتند که منویات و مصالح قدرت خارجی را تامین کنند. در برابر تسلط این افراد در دیوان و قشون، نخبگان سیاسی از گردونه روابط خارجی، و به تبع آن خرد سیاسی از عرصه این مناسبات حذف می‌شدند، درحالی‌که افراد بی‌کفایت در انجام وظیفه چندباره به همان کار گماشته می‌شدند.^۱ حتی با فرض انتصاب، افراد با کفایت بدلیل عدم تفکیک وظایف و بی‌نظمی امور قادر به انجام کار در این ساختار خردستیز نبودند. معارف سابق در این رابطه نیز معمولاً نادیده گرفته و یا به حفظ ظاهر بسنده می‌شد.

این موازی‌کاری و بی‌انتظامی داخلی در مناسبات بیرونی بازتاب می‌یافت و بر تنزل اعتبار حکومت ایران در عرصه بین‌الملل موثر بود. متونی که جنگ‌های ایران و روس را شرح می‌دهند مشحون از نافرمانی‌ها و بی‌نظمی امور نظامی است. اخلاق نظامی و سیاسی نیز دچار هرج و مرج بود. رفتاری که کارگزاران دولت قاجاریه با سسیانوف روسی انجام داد، شاهدهی بر این مدعاست. به قتل رساندن غافلگیرانه سسیانوف در جریان گفتگو (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۵۵۶/۱۳) خود نشانی از تنزل خرد و اخلاق سیاسی دوره فتحعلیشاه و بی‌اعتنایی قاجاریه به عرف مذاکره بود. از نظر دولت‌های خارجی چنین رفتارهایی دربار ایران را از رده دولت‌های متمدن و قابل مذاکره خارج می‌کرد و علاوه بر سوءاستفاده از ناآگاهی و بی‌تدبیری قاجار، توجیه مضاعفی بر بی‌توجهی بیگانگان به تعهداتی بود که به قاجار وعده می‌دادند.

نتیجه‌گیری

روابط خارجی دوره فتحعلیشاه بویژه از آن رو اهمیت دارد که اصول رفتار سیاسی داخلی و خارجی آیندگان سلسله قاجاریه را بنا نهاد. رواج و ای بسا تفاخر به وابستگی‌های خارجی از این دوره و بویژه در جریان جنگ‌های ایران و روس شکل گرفت. این رویکرد که بیش از هرچیز ریشه

۱ - نمونه‌های فراوان از بی‌کفایتی میرزا ابوالحسن خان ایلچی، اللهیار خان آصف الدوله دایی عباس میرزا نایب السلطنه، میرزا حسین خان مشیرالدوله حاکم اصفهان و وزیر مالیه و صدراعظم و بیش از این‌ها در: سپهر، ناسخ التواریخ، ۱۳۷۷؛ هدایت، روضه الصفا، ۱۳۸۰.

در حس ناامنی مطلق در هرم قدرت داشت، نه تنها احساسات ملی-سرزمینی را تشویق نمی‌کرد، که با پیش گرفتن سیاست «تفرقه انداز و حاکم باش» توسط شاه از سویی و بیگانگان از سوی دیگر، موجب شکاف بزرگ اهل قدرت و مردم شد. هرگونه فعالیتی خلاف این رویه در ساختار قدرت برتابیده نمی‌شد؛ چنان‌که حتی نایب السلطنه عباس میرزا که ولیعهد، فرمانده کل قشون، و محبوب‌ترین و نیرومندترین فرزند شاه بود نیز، اصلاحات مد نظر خود را ناتمام گذاشت؛ اصلاحاتی که پس از او در فعالیت‌های مصلحانی چون قایم مقام فراهانی و امیرکبیر ادامه یافت. ایفای نقش فعال در برابر قدرت‌های بزرگ تنها در صورت خردمندی سیاسی و آگاهی دولتمردان قاجار و در راس آن‌ها فتحعلی‌شاه، از چند و چون روابط بین‌الملل، و نیز احساس مسئولیت در قبال مصالح عمومی ممکن بود. پناه بردن به قدرت‌های خارجی و تبدیل شدن به کارگزاران آن‌ها رفتار سیاسی غالب دولتمردان قاجاری در عصر فتحعلیشاه بود؛ کارگرانی که عمدتاً افزون بر نداشتن عرق ملی، کفایت و خرد سیاسی لازم را هم نداشتند.

فهرست منابع

- ارسطو (۱۳۶۴). سیاست، برگردان حمید عنایت، تهران: سپهر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). عقل در سیاست، تهران: نگاه معاصر.
- بن تان، آگوست (بی تا). سفرنامه آگوست بن تان، برگردان منصوره نظام مافی اتحادیه، بی جا: بی نا.
- جمالزاده، محمدعلی (۱۳۴۵). خلیقات ما ایرانیان، تهران: مجله مسائل ایران.
- جهانگیر میرزا (۱۳۸۴). تاریخ نو شامل حوادث دوره قاجاریه از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ قمری، (ذیل تاریخ مآثر سلطانیه از مفتون مفتون دنبلی)، به سعی و اهتمام عباس اقبال، تهران: نشر علم.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۸۷). تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران: امیرکبیر.
- حسینی فسایی، حسین (۱۳۸۲). فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.
- درویل، گابریل (۱۳۶۷). سفر در ایران، برگردان منوچهر اعتماد مقدم، تهران: شبانویز.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۸). ملت، دولت و حکومت قانون: جستار در بیان نص و سنت، تهران: مینوی خرد.
- فلاندن، اوژن (۲۵۳۶). سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، برگردان حسین نورصادقی، تهران: اشراقی.
- کاتم، ریچارد (۱۳۸۳). ناسیونالیسم در ایران، برگردان احمد تدین، تهران: کویر.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۶۲). سنجش خرد ناب، برگردان میرشمس الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر.
- گاردان، آلفرد (۱۳۶۲). ماموریت ژنرال گاردان در ایران، برگردان عباس اقبال، تهران: نگاه.
- گریوز، رز (۱۳۸۸). روابط ایران با بریتانیای کبیر و هندوستان بریتانیا (۱۹۲۱-۱۷۹۸)، دفتر اول از جلد هفتم از مجموعه تاریخ کمبریج، تاریخ ایران دوره افشار، زند و قاجار، برگردان مرتضی ثاقب فر، تهران: جامی.
- لاچینی، ابوالقاسم (بی تا). احوالات و دستخطهای عباس میرزا قاجار نایب السلطنه و تاریخچه مختصری از جنگهای ایران با دول روسیه و عثمانی، تهران: بنگاه مطبوعاتی افشاری.
- لسان الملک سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷). ناسخ التواریخ تاریخ قاجاریه، ج ۱ تا ۳، تهران: اساطیر.
- لمبتون، آن. کی. اس (۱۳۸۰). دولت و حکومت در اسلام، سیری در نظریه سیاسی فقهای مسلمان از صدر اسلام تا اواخر قرن سیزدهم، برگردان سید عباس صالحی و محمد مهدی فقیهی، تهران: عروج.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۴). تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران، جلد اول، تهران: دانشگاه تهران.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۸). تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، تهران: بنیاد.
- هدایت، رضاقلی (۱۳۸۰). تاریخ روضه الصغای ناصری، به تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، ج ۱۴-۱۳، تهران: اساطیر.